

درباب اهدای کتاب به کتابخانه یا فروش آن؟ این دوراهی دوسر برد

بوی خانه‌تکانی و نوروز برای یک کتابدار، با اعضای کتابخانه‌اش به مشام می‌رسد. وقتی اعضای کتابخانه علاوه بر کتاب‌های امانتی، با خودشان بکی- دو کیسه بزرگ و سنگین به کتابخانه آورده‌اند و می‌گویند: «الهام جان برات از کتابخونه بچه‌ها کتاب آوردم، کلی از کتاب‌هاشون را جدا کردم تا اهدا کنم به کتابخونه، حتماً بذاری تو کتابخونه‌ها.» «کتاب‌های خوبی هستند، ما که خواندیم و با بعضی‌هاشون کلی خندیدیم». بعد از راهنمایی برای انتخاب کتاب‌ها و گفت‌وگویی که برای هر کدام از کتاب‌ها با بچه‌ها دارم، می‌روم سراغ کتاب‌ها! کیسه را باز می‌کنم و هر کدام را با دقت ورق می‌زنم. از کتاب‌های خط خطی شده و کتاب‌هایی که صفحاتشان یکی در میان پاره شدند، برایم آورده‌اند تا کتاب‌های درسی و کمک آموزشی، من به عنوان کتابدار یک کتابخانه محلی کوچک که با این بچه‌ها خاطره دارم و بزرگ شدن و یاد گرفتن خواندن‌شان را دیده‌ام، با دیدن این کتاب‌ها دلم برایشان غنچ می‌رود. به خودم می‌گویم که خاطره بازی کافی است و از نگاه یک کتابدار جدی به کتاب‌ها نگاه می‌کنم. ادامه کتاب‌ها، از کتاب‌های مذهبی است که همه جا هدیه می‌دهند و همه ما در خانه چندتایی از آنها داریم تا آموزش احکام پسران و دختران در سن بلوغ. از این کیسه‌های بزرگ با اغماض یکی دو جلد نصیب کتابخانه می‌شود، مابقی به مرحله بازیافت و خمیر شدن می‌روند. اهدا کنندگان عزیز در مراجعه بعدی به کتابخانه از من سراغ کتاب‌هایشان را می‌گیرند که در جواب می‌گویم بجز یکی دو جلد، سایر کتاب‌های شما متناسب با خط مشی کتابخانه ما در مجموعه سازی نبود و ما آنها را به دست بازیافت سپردیم. احتمال می‌دهم ناراحت شوند. اما اعضای فرهیخته ما می‌گویند که از درآمد فروش آنها هم می‌توانید برای کتابخانه هزینه کنید و این کار برای ما رضایت بخش است. در نخستین سال‌های کارم در کتابخانه کودکی، همه کتاب‌ها را می‌پذیرفتم و کار تفکیک آنها را هم برعهده می‌گرفتم. اما به مرور متوجه شدم که نیاز به توضیح این نکته است که هر کتابخانه متناسب با مخاطبانش و خط مشی که برای خودش ترسیم کرده است، اقدام به مجموعه سازی می‌کند و لزوماً هر کتابی که به کتابخانه آورده می‌شود، مناسب قرار گرفتن در کتابخانه نیست و اگر هم وارد مخزن شود، هرگز مورد استفاده مخاطب کتابخانه قرار نمی‌گیرد. با بیان این نکته‌ها و اینکه ممکن است من کتاب‌های اهدایی شما را به دست بازیافت بسپارم، تعدادی که دلبستگی بیشتری به کتاب‌هایشان داشتند، از انجام آن کار پشیمان می‌شدند و به دنبال مکان دیگری برای کتاب‌های دلبندشان می‌گشتند و از من درباره اینکه کتاب‌ها را کجا دهند، سؤال می‌کردند. یکی از این مکان‌ها که به ایشان معرفی می‌کردم، مرکز تبادل کتاب تهران بود. این مرکز واقع در خیابان انقلاب، خیابان برداران مظفر شمالی، مکانی برای گردش کتاب‌های بدون استفاده در خانه با کمترین هزینه به منظور ترویج فرهنگ کتابخوانی است. اگر تعداد کتاب‌های کاربران برای تبادل کمتر از ۵۰ جلد باشد، می‌توانند با مراجعه حضوری اقدام به افتتاح یک حساب کاربری کنند که از سوی کارمندان این مرکز برای‌شان انجام می‌شود و کتاب‌ها را به آن‌ها بسپارند تا فرایند بررسی، ممیزی و قیمت‌گذاری از سوی مرکز، برای هر کتاب صورت گیرد. کارشناسان مرکز با توجه به معیارهای تعریف شده‌شان، کتاب‌ها را قیمت‌گذاری کرده و به نام شما به ثبت می‌رسانند و شما پس از آن در قسمت پندل کاربری در سایت مرکز تبادل کتاب می‌توانید وضعیت کتاب‌های خود را پیگیری کنید. کتاب‌های شما از زمان ثبت به مدت سه هفته با قیمت کارشناسی شده در مرکز فروخته می‌شوند، اما اگر فروخته نشد در قفسه‌ها باقی‌ماند، در هفته چهارم با تخفیف ۳۰ درصد و در هفته پنجم با ۵۰ درصد تخفیف و در نهایت بعد از شش ماه با ۷۰ درصد تخفیف به فروش می‌رسند. حالا دیگر خیالتان راحت است که کتاب شما به دست دیگر دوستداران کتاب رسیده است. وقتی کتاب‌های شما به فروش رفت یک اعتبار مجازی برای شما در این مرکز ایجاد می‌شود و شما این امکان را دارید که هر زمان نیاز به خرید کتاب داشتید، با استفاده از اعتبارتان از همان مرکز، کتاب جدیدی را خریداری کنید. در صورتی که در مرکز تبادل کتاب فاقد اعتبار باشید، یعنی همه موجودی خود را استفاده کرده یا پیش‌تر کتابی را برای تبادل ارائه نداده باشید، این امکان را دارید که به صورت آزاد از مرکز تبادل، کتاب خرید کنید. کتاب‌های مرکز تبادل کتاب حتی در صورت خرید آزاد، نسبت به بازار از قیمت پایین‌تری برخوردارند. چون کتاب دسته دوم محسوب می‌شوند. همه ما در قفسه کتاب‌هایمان در خانه، کتابی را داریم که فکر می‌کردیم خواندن آن برای ما ضروری است اما هرگز نتوانستیم آن را بخوانیم یا حتی فرد مناسب این کتاب را در اطراف خود نیافتیم تا آن را هدیه دهیم. مرکز تبادل کتاب، این امکان را برای شما فراهم می‌کند تا هم قفسه کتاب شما سبک شود، هم آن کتاب به خواننده‌اش برسد، هم شما یک کتاب دیگر را برای خود انتخاب کنید. واقعیت این است که خانه‌تکانی فرهنگی، روشی متفاوت از سایر بخش‌ها دارد و علاوه بر مرتب کردن ظاهر قفسه‌ها و کمد‌ها، آگاهی ما را تغییر می‌دهد و ما را به شبکه‌ای از فرهیختگان متصل می‌کند.



تک‌گویه‌های مادر بچه‌های قد و ربح قد

سامان در میان آشوب

سمیه ملاتبار

نویسنده



یادم بیندازد که چه آدم‌هایی در چه موقعیت‌هایی توانستند از خودشان نام و نشان بگذارند. اصلاً من ناسپاس زیبایی‌هایی که برایم آوردی نیستم هزار و چهارصد و یک قشنگم!

دارم با یک دستم صد تا هندوانه برمی‌دارم و همزمان فکر می‌کنم که دقیقاً از چه زمانی دیگر در خانه کوچکم، جایی مخصوص به خودم ندارم؟ جایی مخصوص به خودم برای غزل گفتن. اصلاً چرا آدم وقت گردگیری هم دلش شعر می‌خواهد؟ دور و برم پر است از دستمال‌های گردگیری و تی‌های شست‌وشو و اسپری‌های لکه‌بر و ردیفی از گلدان‌های در آستانه انقراض که دوست‌شان دارم ولی انگار حوصله‌شان را نه. چشمم می‌افتد به هزار تکه از هزار چیز که نخواسته‌ام و دور نینداخته‌ام و همین دو طبقه بالای کمد دیواری خانه را هم پر کرده است. چشمم می‌افتد به زیرگلدانی و شیشه کودآهن برای یاس توی بالکن. چشمم می‌افتد به سیخ‌های ته کابینت بالای یخچال و به تمامی کباب‌های پخته‌نشده. چشمم می‌افتد به طبقه‌های خالی فریزر که با آلوچه‌های چنگلی کوهستان‌های بابل پر شده است و قرار بود روزی در کنار مرغ آلوهای ناهار خورده شود. چشمم می‌افتد به کمد لباسی که پر شده است از لباس‌های قدیمی که توان نوشدن ندارند. آه که چقدر من گاهی غمگین‌ترین مادر دنیا می‌شوم. اگر آدم تن به خانه‌تکانی غم‌هایش ندهد، چه می‌شود؟

دارم با یک دستم صد تا هندوانه بر می‌دارم و همزمان فکر می‌کنم که باید خرده‌ریزهای امسال را جمع کنم. باید سامانی به قلمروی بی‌انتهای ذهنم بدهم. باید کتاب‌های کنکور سال گذشته حسینم را مرتب کنم یا اینکه همیشه دوست دارد دست‌شان نزنم و بگذارم همان طور کف زمین بمانند. کل اتاق هم که محل تاخت و تاز پسرک سه سال نیمه‌ای است که ما، خانه ما، وسایل ما و حتی فراغت همه ما را با هم می‌خواهد. باید این بار دیگر به کنسوی لباس‌های تا نشده حسن هم رحم نکنم، آخ که برای بار هزارم فکر می‌کنم که چقدر این قل بزرگتر با برادرش متفاوت است. نیاز دارم همه کارهایم را یک کاسه کنم ببینم واقعاً وزنه‌اش سنگین است یا توهم برم داشته؟ در اولین فرصت باید برچسب فریدای روی کیفم را تعمیر کنم که قرار بود همیشه



شاید همین روزها که بوی بهار و فراغت در فضا پیچیده، بهترین وقت باشد برای دوباره فکر کردن به گوشه‌های

هر خانه، به گوشه‌های غم. به گوشه‌هایی که می‌تواند هر کدام‌شان محل قرارگرفتن سفره هفت‌سین باشد؛ سیر محلی، سبب فرزندان خانه، سکه که دیگر دوست ندارم از خیابان بخرم

به گوشه‌های غم، به گوشه‌هایی که می‌تواند هر کدام‌شان محل قرارگرفتن سفره هفت‌سین باشد؛ سیر محلی، سبب به تعداد فرزندان خانه، سکه که دیگر دوست ندارم از دستگرفتن کنار خیابان بخرم و فکر کنم امسال سامیار را جایگزین کدام یک از سین‌های هفت‌سین کنم و همزمان شاید آخرین قهوه هزار و چهارصد و یک را در ساعات پایانی با موهایی با شادترین حالت مادری ام می‌نوشم. همین وقت است که قسمت‌های نورگیر خانه؛ جایی که لزوماً برای تک‌تک ساکنان یک خانه، نقطه‌ای معین نیست، خودش را نشان می‌دهد و شما می‌توانید به خودتان بیشتر بیالید، پرده را کمی کنار بزنید و گل پتوس مورد علاقه‌تان را هم میهمان تاییدن‌های بی‌منت کنید. این روزهایی که حسابی حال و هوای بهار وارد ذرات خانه شده است، حتی جاهایی که معمار خانه، موقع کشیدن خط‌ها و جابه‌جا کردن فضاها، حواسش به آن نبوده هم روح مهربان تری می‌گیرد. قسمت‌هایی از خانه در این روزها فراتر از آنچه طبق کلیشه‌ها و تعریف‌ها بلوغش را با موفقیت سپری می‌کند. آخ اگر می‌شد از آن گردهای کارآگاه‌ها، گوشه گوشه خانه پاشید، می‌شد به خوبی دید که هر کدام از ساکنان خانه در روزهای سال گذشته در کدام نقطه از آن ردپای بیشتری بجا گذاشته‌اند. مأنوس شدنی غریب با تکه‌ای از خانه‌ای که هر روز ساکنش هستی و فقط همان یک تکه است که این طور به دلت می‌چسبد. در آرامش بهاری این روزها می‌شود از غم‌های روزمره دور شد و گریه‌های دل‌تنگی را در درونش پنهان کرد و حتی می‌توان برای لحظه‌ای میان گردگیری‌ها تنها شد، می‌شود خود خودت شوی. انگار برقی است برای آن وقت‌هایی که آرزو می‌کنی کاش کبک بودی. مانند وقتی که دعای تحویل سال را می‌خوانند و من به‌صورت تک‌تک عزیزانم نگاه می‌کنم و همان طور که دلم پیش‌تک‌تک آنها می‌رود که عزیزشان را از دست داده‌اند، انگار یک صدایی با دور تندی در گوشم پخش می‌شود و به زبانم می‌آید: خدایا شکر و ناگهان صدای پخش شده از تلویزیون را هم می‌شنوم که می‌گوید: آغاز سال یک هزار و چهارصد و دو خورشیدی... وسط خانه‌تکانی از همین تصویر ذهنی زیبا هم اشک‌هایم می‌ریزد.



واقعیت این است که خانه تکانی فرهنگی، روشی متفاوت از سایر بخش‌ها دارد و علاوه بر مرتب کردن ظاهر قفسه‌ها و کمد‌ها، آگاهی ما را تغییر می‌دهد و ما را به شبکه‌ای از فرهیختگان متصل می‌کند